

## جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه و دستاوردهایش<sup>۱</sup>

بحران و شورش جوانان در دهه ۶۰ قرن بیستم در کشورهای صنعتی جهان و اوج آن در فرانسه - شورشی که به نظر سیاسیون هدفش براندازی بود - در عمل یک انقلاب عمیق فرهنگی، فلسفی و اجتماعی از آب در آمد.

اردیبهشت امسال همزمان با چهلمین سال بحران بی سابقه‌ای بود که در کشورهای اروپایی و آمریکایی (شمالی و جنوبی) به نام قیام یا بحران جوانان رخ داد که در کشور فرانسه به اوج خود رسید، از این رو سه ماه گذشته روشنفکران و روزنامه نگاران با جدیت کامل مصممانه به استقبال این واقعه شتافته و تألیفات مفصلی هم ناشران هم مجلات و هم روزنامه‌ها به این جریان اختصاص دادند. از آنجا که وقوع این قیام یک امر مهم اجتماعی است، یعنی آگاهی از کم و کیف آن برای مسئولان امور فرهنگی و آموزشی و بخصوص اجتماعی کشور، کمال اهمیت را دارد و نظر به مسابقه‌ای که در این کار داشتیم، یعنی به علت همین قیام و بحران بود که کنفرانس عمومی یونسکو که هر دو سال به مدت سه تا چهار هفته از وزیران فرهنگ و آموزش کشورهای جهان در پاریس تشکیل می‌شد، مدت چند روز بحث خود را به این مسأله اختصاص داد و برنامه مفصلی را برای دو سال آینده یونسکو به تصویب رساند. در آن زمان رنه مائو، مدیر کل مَبَرَز و کاردانی که چهارده سال ریاست یونسکو را به عهده داشت، به مسأله جوانان خیلی اهمیت می‌داد و بر خلاف مباحث دیگر که ممکن بود یکی از معاونان خودش را بفرستد، در تمامی مباحث مربوط به جوانان - هر چند هم جلسات طولانی بود - با علاقه‌ی تمام شرکت می‌کرد. از آنجا که این بخش مستقل مربوط به جوانان بود، مدیریت این بخش را به من واگذار کردند و من بیش از ۵ سال در این بخش فعالیت داشتم. از این رو خود را موظف می‌دانم در گزارشی ولو به اختصار جریان کار و مسائل جوانان را به اطلاع علاقه‌مندان برسانم. [...]

### شروع جریانات در آمریکا

جریانات از آمریکا شروع شد. ابتدا شورش در کامپوس‌ها (compus) یعنی حوزه‌های دانشگاهی در کارولینای شمالی آغاز شد و به وسیله دانشجویان سیاهپوست از سال ۱۹۶۰ به صورت نشستن روی زمین در محوطه دانشگاه به مدت چندین شبانه‌روز با عنوان سیت این (Sit-in) همه دانشگاه‌های جنوب ایالات متحده را در بر گرفت. در این موقع همراه با دانشجویان سیاهپوست، دیگر دانشجویان برای آزادی بیان به عنوان آزادی‌های مدنی و مبارزه با آزمایش‌های اتمی و همچنین برای بی‌طرفی در برابر فیدل کاسترو روز به روز هر چه بیشتر وارد مبارزات شدند که در

<sup>۱</sup> نوشته‌ی احسان نراقی، برگرفته از نشریه‌ی چشم‌انداز ایران، شماره ۵۲ (آبان و آذر ۱۳۸۷)

نتیجه در سال ۱۹۶۴ در دانشگاه برکلی در کالیفرنیا تظاهرات بزرگی به پا کردند که دانشگاه مجبور شد شرایط دانشجویان معترض را بپذیرد. مجموعه این جریانات به نهضت فراگیر ضد جنگ ویتنام تبدیل شد که در ۱۷ مارس ۱۹۶۵ به صورت یک تظاهرات ملی ضد جنگ با شرکت صد هزار نفر در واشنگتن در آمد و هنگامی که در سال ۱۹۶۸ سربازان آمریکایی در ویتنام به ۵۰۰ هزار نفر رسید، در دانشگاه میشیگان این تظاهرات با شرکت ۳۰۰ هزار نفر تشکیل شد. از این زمان به بعد بود که دانشجویان روز به روز هزاران کتابچه احضاریه زیر پرچم خود را برای وزارت جنگ پس می‌فرستادند و دسته دسته برای فرار از خدمت نظام که به شرکت در جنگ می‌انجامید به کانادا پناهنده می‌شدند تا این که در سال ۱۹۶۸ جانسون قطع بمباران شمال ویتنام را اعلام کرد. در این هنگام بود که دانشجویان جریان ضد فرهنگ را اعلام کرده و جریان فرهنگی جدیدی را که تنها به جوان‌ها اختصاص داشت، آغاز کردند.

### تحریک دانشجویان در آلمان و کشته شدن یک دانشجو هنگام مسافرت شاه ایران به این کشور

جریان ضد فرهنگ یاد شده هم به اروپا سرایت کرد به طوری که در ۱۱ می سال ۱۹۶۸ دانشجویان توانستند یک تظاهرات ۱۰۰ هزار نفری در بن (که در آن زمان جزء آلمان غربی و پایتخت آن کشور بود) تشکیل دهند. در این زمان آلمان به دو بخش تقسیم شده بود: آلمان شرقی که زیر نفوذ شوروی و آلمان غربی که زیر نفوذ آمریکا بود. دانشجویان در هر دو آلمان در این تظاهرات شرکت کردند با این تفاوت که در آلمان شرقی هدف آن‌ها ضدیت با شوروی و در آلمان غربی ضدیت با آمریکا بود. در عین حال هم نظر آن‌ها حمایت از مردم ویتنام و محکوم کردن جنگ و هم حمایت از جهان سوم بود. به تاریخ ۲ ژوئن سال ۱۹۶۷ (۱۳ خرداد ۱۳۴۶) کشته شدن یک دانشجوی آلمانی هنگام مسافرت شاه ایران به آلمان به عنوان همدردی با جوانان ایران و اعتراض به خشونت‌های ساواک باعث توسعه تظاهرات دانشجویان آلمان شد و در نتیجه در ۱۱ ژوئیه همان سال این تظاهرات به تشکیل کنفرانس وسیعی به نام مجمع انتقادی دانشجویان آلمان در برابر مسائل جهانی انجامید. در نهایت کشته شدن یک دانشجو در آلمان هنگام مسافرت شاه ایران به آلمان باعث شد که رژیم گذشته ایران هم تا پایان این رژیم همواره مورد اعتراض دانشجویان معترض قرار گیرد.

البته نباید فراموش کرد که از زمان کودتای آمریکایی - انگلیسی بر ضد حکومت دکتر مصدق در مرداد سال ۱۳۳۲ در آمریکا تظاهرات ضد رژیم ایران به تدریج توسعه پیدا کرد تا این که یک سال و نیم پیش از انقلاب اسلامی هنگام مسافرت شاه به آمریکا و بسیج عمومی دانشجویان ایرانی و آمریکایی علیه شاه و در طرف مقابل بسیج طرفداران شاه

با کمک سیاسی و مالی سفارت ایران که زد و خورد آن‌ها به استفاده از گاز اشک‌آور انجامید و همگی هنگام استقبال کارتر از شاه، اشک روان از چشمان هر دو شخصیت را در تلویزیون به خوبی مشاهده کردند.

### دلایل خشم دانشجویان از رفتار ابر قدرت بزرگ ایالات متحده آمریکا

دانشجویان خطاب به استادان خود نوشتند استادان عزیز! هم خودتان و هم فرهنگتان پیر شده است، منظور ما یک انقلاب فرهنگی واقعی است، ما با تمام قوا با هرگونه خشونت مخالفیم. ما در پی سرنگون کردن هیچ دولت و حکومتی نیستیم. ما در پی چین نام انقلابش را انقلاب فرهنگی گذاشت، ولی عملش به کشتار بی‌سابقه میلیون‌ها نفر از مردم بی‌گناه چین انجامید. راه ما راه او نیست. هدف ما تحول افکار و ذهن افراد است. ما با هرگونه خشونت و خونریزی مخالفیم. ما با یک روش فلسفی به انسان‌ها نگاه می‌کنیم ما می‌خواهیم با فشارهایی که مزاحم رشد شخصیت اصیل و واقعی انسان هاست مبارزه کنیم.

باید برای بحث در این مقوله به عقب برگردیم، هنگامی که جان فیتز جرالند کندی در برابر ریچارد نیکسون نایب رئیس جمهور آرام، ولی بی‌تحرك آمریکا، یعنی ژنرال آیزنهاور که از حل مشکلات مهم این کشور بخصوص فقر زنده ۴۰ میلیون نفر از مردمی که زیر خط فقر زندگی می‌کردند و اختلاف شدید میان زندگی سفیدپوستان در مقابل سیاهپوستان عاجزانه میدان را خالی کرد، جوانی چون جان کندی چابک و مصمم برای از بین بردن نابرابری‌ها قد علم کرد. جوانان آمریکا به آینده کشورشان سخت امیدوار شدند و در مقام رهبری کشور مدت سه سال شاهد بودند که چگونه او توانست ۴۰ میلیون نفر مردم زیر خط فقر را به ۳۵ میلیون تقلیل دهد و رابرت کندی برادر مبارز و با ایمان او توانست در مقام وزیر دادگستری آمریکا به شدت از اختلاف‌های ننگین

نژادی بکاهد. در نتیجه دو برادر کندی به خوبی مجسم‌کننده آرزوهای دیرین جوانان آمریکا شدند، ولی وقتی جان کندی که در کنار همسرش در دالاس به دست مافیای قدرت و غارت در اتومبیلی به ضرب گلوله کشته شد و همان مافیا توانست برای از بین بردن آثار جنایت، قاتل او را هم سر به نیست کند، همه‌ی امید نسل جوان آمریکا به باد رفت و جانشین او لیندون جانسون مجبور شد بخش عمده اعتباری را که جان کندی برای مبارزه با فقر مستمندان و سیاهان به جا گذارده بود در چاه ویل جنگ ویتنام از دست بدهد و در شور جنگ ننگین ویتنام همان مافیای قدرت و غارت در سال ۱۹۶۸ یک کشیش پروتستان سیاهپوست به نام مارتین لوترکینگ که به طور بی‌سابقه و مؤثری پیامبرگونه با نژادپرستی مبارزه می‌کرد و با چند ماه فاصله رابرت کندی را هم که در راه رسیدن به ریاست جمهوری آمریکا بود با همان شیوه از میان بردارد. این دو جنایت سبب شد که میلیون‌ها دانشجوی آمریکایی همه امیدهای خود را از دست بدهند و در غمی عمیق که با غضب توأم بود، فرو روند. در نتیجه غضب آن‌ها تبدیل به مبارزه جانانه‌ای علیه جنگ ویتنام شد و این جوانان با ایثار جان خود در نظر جوانان دنیا به افسانه تبدیل شدند. این بود دلیل تأثیری که در این زمان به همه جوانان سراسر دنیا دست داد و آن‌ها را وادار به مبارزه جانانه‌ای با آمریکای جنگجو کرد. این بود تأثیر

جنگ شوم ویتنام به روی جوان‌های کشورهای صنعتی بخصوص کشوری مانند فرانسه که ۲۰۰ سال پیش‌تر مشعل آزادی جهانی را در دست گرفته بود و همین بود انگیزه اصلی دانشجویان نانتر (Nanter) در قیام ۲۲ مارس آن‌ها. تصادفی نبود که نخستین مبارزان این راه گروهک‌های کوچک دانشجویان آنارشویست یا تروتسکیست و به دور از هر گونه ایدئولوژی‌های دولتی و به دور از حزب بزرگ کمونیست بودند. بخصوص که در سال ۱۹۶۷ چه گوارا، جوانی از اهالی آمریکای جنوبی در راه‌رهایی ملل مظلوم از اسارت ظالمان با فنا کردن جان خود برای جوانان غیرحزبی دنیا حماسه آفریده بود.

### شروع جنبش دانشجویی ۲۲ مارس ۱۹۶۸ در فرانسه

جنبش معروف ماه می ۱۹۶۸ در فرانسه از دانشگاه جدیدالتأسیس نانتر در حومه پاریس آغاز شد. دانشجویان در این تاریخ، سالن شورای دانشگاه که همیشه به جلسات استادان اختصاص داشت و دانشجویان هرگز به آنجا راه نداشتند را به عنوان یک واقعه نمادین در ۲۲ مارس ۱۹۶۸ اشغال کردند و این عمل خود را اقدام انقلابی از نوع جدید تلقی کردند. آن‌ها در اعلامیه‌شان گفتند این انقلاب به غیر از انقلاب‌هایی است که تاکنون در جهان دیده شده است؛ انقلاب برای مبارزه با نابرابری‌هاست. انقلاب برای نجات مردم بی پناه از انواع اسارت‌هاست. انقلاب برای نجات فرد فرد افراد از محرومیت و بینوایی است. انقلاب مبارزه با عامل اصلی بدبختی انسان‌های امروزی، یعنی امپرنالیسم است و این مبارزه با امپرنالیسم تنها امپرنالیسم آمریکا نیست! در آن واحد مبارزه یا امپرنالیسم آمریکا، این مبارزه با قلدر دیگری که به نام دفاع از رنجبران جهان نیرنگ جدیدی را برای تسلط خود بر دنیا وضع کرده است، یعنی اتحاد شوروی را هم در بر می‌گیرد. بی‌جهت نبود که حزب کمونیست علاقه‌ای به این جریان نداشت. هدف اصلی مبارزه با نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌هاست.



کوهن بندیکت، سخنگوی اعتصاب

در آن اعلامیه خطاب به استادان خود نوشتند «استادان عزیز! هم خودتان و هم فرهنگتان پیر شده است، منظور ما یک انقلاب فرهنگی واقعی است، ما با تمام قوا با هر گونه خشونت مخالفیم. ما در پی سرنگون کردن هیچ دولت و حکومتی نیستیم. مائو رهبر چین نام انقلابش را انقلاب فرهنگی گذاشت، ولی عملش به کشتار بی سابقه میلیون‌ها نفر از مردم بی گناه چین انجامید. راه ما راه او نیست، هدف ما تحول افکار و ذهن افراد است. ما با هر گونه خشونت و خونریزی مخالفیم. ما با یک روشن فلسفی به انسان‌ها نگاه می‌کنیم. ما می‌خواهیم با فشارهایی که مزاحم رشد شخصیت اصیل و واقعی انسان‌هاست مبارزه کنیم. هدف ما تنها جامعه سرمایه‌داری نیست، ما کمونیسم را رژیم ظالمی می‌دانیم که مردم را با زور و جبر در قید نفوذ خود نگه می‌دارد. می‌خواهیم دانشگاه را که مظهر همکاری با استعمار و وسیله‌ی فریب مردم شده به دستگاه روشنگری و تنویر افکار تبدیل کنیم.»

کوهن بندیکت، دانشجوی جامعه‌شناسی که آلمانی‌الاصل بود و در عمل سخنگوی این اعتصاب در دانشگاه نانتر شده بود، در همان روز ۲۲ مارس اعلام کرد ما با سیستم دموکراسی واقعی که همان دموکراسی آتنی است عمل می‌کنیم. منظورش این بود که همه تصمیم‌ها در جمع گرفته می‌شود نه به وسیله چند نفر از مسئولان اتحادیه و ما کارگران را مستقیماً دعوت می‌کنیم که با این جنبش همکاری کنند.



تصویری از تظاهرات دانشجویان و کارگران در می ۶۸

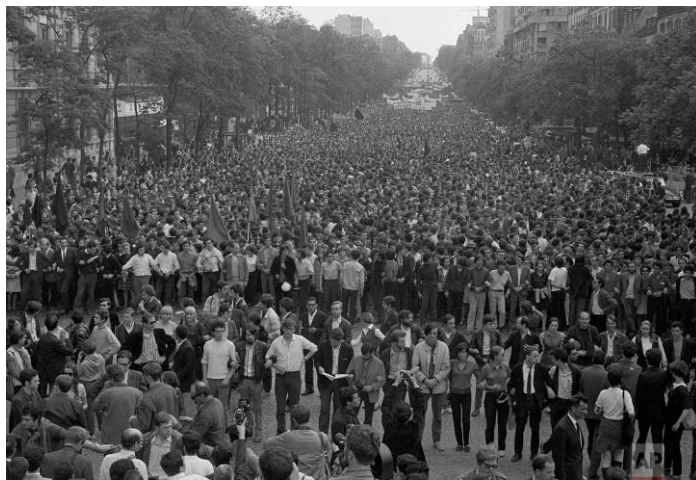
### تأثیر انفجاری اعتصاب دانشگاه نانتر به سوربن و دیگر دانشگاه‌های فرانسه

انقلاب فرانسه در ۲۰۰ سال گذشته امتیازات سیاسی‌ای برای این کشور به وجود آورده بود و در نتیجه وضع به کلی استثنایی را برای این کشور ایجاد کرده بود که مدت‌ها فرانسه از نظر سیاسی سرمشق جهانیان بود. مجالس ملی و محلی حکومت دموکراسی را به زندگی مردم وصل کرده بود و طبعاً فرانسوی‌ها از این جهت خود را کامل می‌دیدند و در عین حال همه می‌دانستند آمریکا که در قرن نوزدهم نمونه حکومت دموکراسی واقعی در دنیا شناخته می‌شد

اساس آن را آمریکایی‌ها از متفکران فرانسوی قرن هجدهم گرفته بودند. از نظر آموزشی هم جدا از دانشگاه‌ها، تأسیس مدارس عالی از زمان ناپلئون مانند مدرسه پلی‌تکنیک برای تربیت مهندسان یا ایجاد دانشسرای عالی برای تربیت استادان در رشته‌های مختلف، بیش از ۱۵۰ سال فرانسه را در تمام زمینه‌ها الگو و نمونه همه کشورهای کرده بود که می‌خواستند در مسیر پیشرفت و توسعه قرار گیرند. باید دانست که این نوع مدارس هم از لحاظ استاد و هم از لحاظ دانشجو متعلق به افراد برجسته بود، یعنی دانشجویان این مدارس از راه مصاحبه ورودی (کنکور) بسیار مشکل انتخاب می‌شدند و تمام هم و غم خانواده‌های متمکن همیشه این بوده که فرزندان‌شان را با تجهیز تمام امکانات از راه درس تکمیلی و دیگر وسایل برای موفقیت در مسابقه کنکور این مدارس آماده کنند. باید گفت در طول قرن بیستم تلاش دولت فرانسه این بوده که برحسب نیازهای مختلف کشور، مدارس تخصصی از نوع پلی‌تکنیک و اکول نرمال را هر چه بیشتر ایجاد کند به طوری که در همه رشته‌های مورد نیاز چه در بخش خصوصی و چه در بخش عمومی کادر برجسته و فرهیخته‌ای برای تأمین نیازهای کشور پرورده شود و خلاصه آن که در این ۲۰۰ سال اخیر سیاست آموزش عالی دولت در درجه اول، تربیت فرهیختگان بوده است. نتیجه این که آموزش عالی به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش مدارس عالی تخصصی که متکی به مصاحبه ورودی است و تقریباً تأمین‌کننده تمامی کادرهای رهبری در تمام امور چه دولتی و چه خصوصی است. بخش دیگر آموزش عالی در دانشگاه‌های دولتی کشور است. این قبیل دانشگاه‌ها دانشجویان را بدون کنکور می‌پذیرند. از این رو با توسعه آموزش متوسطه پس از جنگ تعداد علاقه‌مندان ورود به این قبیل دانشگاه‌ها فوق‌العاده رو به افزایش بوده است. شاید بیش از ۸۰ درصد دانشجویان از این دسته باشند. این دو نوع آموزش، مشکل بزرگ فرانسه در سال‌های اخیر بوده است که هنوز هم راه حل صحیحی برای آن نیافته‌اند. در ضمن چون از قرن گذشته غرور و اعتماد به نفسی در فرانسوی‌ها ایجاد شده بود در این امور احساس هیچ گونه کمبودی نداشتند، ولی پس از جنگ جهانی دوم بلافاصله فرانسه دچار درگیری با جریان استعمارزدگی شد که طبیعتاً امکان و حوصله تجدید نظر اصول زندگی را نداشت، بخصوص که مدت ده سال گرفتار جنگ الجزایر بود که در عمل در سیستم به کلی بسته‌ای قرار گرفت و طبیعتاً تحول در آن مشکل بود. این بود که از پیامد جنگ ویتنام و تحولات دانشگاهی که در خارج فرانسه پیش آمده بود دور مانده بود، از این رو بمب اعتراضات دانشگاهی که از دانشگاه خارج از پاریس مانند نانتر به سوربن و دیگر مدارس عالی فرانسه سرایت می‌کرد فوراً قابل هضم نبود، در نتیجه حالت انفجاری به خود گرفت.

سیستم آموزشی فرانسه تقریباً ادامه همان سیستم پیش از جنگ جهانی بود که دانشجویان هم عموماً اعتراض‌هایی به این سیستم داشتند، برای نمونه به علت افزایش دانشجویان در سال‌های پس از جنگ، ارتباط دانشجو به خلاف کشورهای آمریکا و انگلیس با استاد خیلی محدود بود. در سوربن کلاس استادان معروف مانند ریمون آرون

(Raymond Aron) به علت استقبالی که از درس او می‌شد با کمک تلویزیون مدار بسته برگزار می‌شد، یعنی در عمل دانشجویان استادان را نمی‌دیدند و ضعف‌های دیگری که در سیستم وجود داشت سبب شد که ابتدا دانشگاه سوربن و پس از آن دانشگاه‌های شهرستان‌ها هم از این اعتصاب ۲۲ مارس پیروی کنند. به طوری که در ماه می تمام دانشگاه‌ها و حتی بعضی از مدارس متوسطه هم در اعتصاب شرکت کردند. این اعتصاب بزرگ در فرانسه بی‌سابقه بود زیرا در این شش هفته که اعتصاب ادامه داشت با پیوستن کارگران به جریانان اعتصاب، جمع اعتصاب‌کنندگان به ده میلیون نفر رسید.



تصویری از تظاهرات می ۶۸ در فرانسه

### انتقال ستاد دانشجویان از نانتر به سوربن

روز سوم ماه می، دانشجویانی که در نانتر مبارزه‌شان را شروع کرده بودند به علت مخالفت رئیس این دانشگاه برای ادامه تظاهراتشان به دانشگاه سوربن آمدند تا با همدلی و همکاری دانشجویان این دانشگاه به تظاهرات خود ادامه دهند. برخلاف انتظارشان رئیس دانشگاه سوربن که با ادامه تظاهراتشان در سوربن موافق نبود، از پلیس درخواست مداخله و اخراج آنان را کرد. ولی بلافاصله اتحادیه‌های مختلف دانشجویی از همه دانشجویان فرانسه خواستند تا به قصد حمایت از دانشجویان تظاهرکننده تظاهرات در سراسر کشور ادامه دهند. همه دانشجویان پاسخ مثبت به آن‌ها دادند و این تظاهرات و راهپیمایی چندین روز ادامه یافت تا این که پلیس به طور جدی مداخله کرد و برای نخستین بار درگیری سختی در گرفت. در نتیجه این بار سندیکاهای کارگران در همدردی با دانشجویان ترتیب راهپیمایی بزرگی در محله سن میشل دادند. حضور کارگران در این راهپیمایی به راهپیمایی دانشجویان ابهت بیشتری داد. در این هنگام، یعنی روز ۱۵ می به کارگران خبر رسید که کارگران تعدادی از کارخانجات، نه تنها به راهپیمایی ادامه

داده‌اند، بلکه تعدادی از کارخانجات را اشغال هم کرده‌اند. دانشجویان معترض متوجه می‌شوند که در سالن‌های مختلف سوربن بحث و گفت‌وگو ادامه دارد و جماعت زیادی از استادان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران در حال رفت‌وآمدند. در ضمن فضای سالن‌ها و راهروها در عین بحث‌های شدید، حالت جشن و شادمانی به خود گرفته است و متوجه می‌شوند که در همین جلسات بدون ملاحظه، همه‌ی افراد از استاد و غیر استاد، همه نوعی حرف را با صراحت تمام بیان می‌کنند، به طوری که هرگز سوربن چنین روحیه‌ای را به خود ندیده بود. در ضمن مانند این جلسات در تئاتر ادنون که نزدیک سوربن است ادامه دارد.

در روز ۲۷ موافقتنامه مذاکرات سندیکاها با دولت اعلام می‌شود. در این موافقتنامه افزایش دستمزد کارگران از ۲۵ تا ۳۰ درصد درآمد از پیش تعیین شده‌ی آن‌ها بود؛ کوتاه کردن ساعت کار و به رسمیت شناختن سندیکا در داخل کارخانه هم شامل می‌شد.

### نتایج حاصله از این وقایع

#### ۱- تدابیر قانونی

دو گل، وزیر آموزش و پرورش، ادگارفور مرد فعال و باجراتی را که در وزارت آموزش و پرورش گذاشته بود وادار به تقدیم قانونی در اکتبر ۱۹۶۸ برای اصلاح نظام آموزش و پرورش فرانسه به مجلس ملی می‌کند: ۱- به موجب این قانون یکی از اشکالات مسائل دانشگاهی فرانسه تمرکز شدید امور آموزشی بوده است که در این قانون تغییر وضع می‌دهد، یعنی دانشگاه‌ها از سیستم متمرکز خارج می‌شوند و هر دانشگاهی با روش خودمختاری وضع خودش را طبق نظر استادانش دنبال می‌کند. ۲- ولی قانون کلی رفورم منطقه‌ای که عبارت بود از عدم تمرکز در رأی‌گیری عمومی با رأی مخالف روبه‌رو می‌شود.

#### ۲- تدابیر اجرایی و اداری

برای متعادل کردن وضع دانشگاه‌ها که بدون سابقه ورودی دانشجو می‌پذیرفتند وارد کردن یک امتحان در سال دوم لیسانس که ارتقا به سال سوم مشروط به موفقیت در این امتحان بود و دیگر از آن سال به بعد اقدام به تأسیس هر چه بیشتر مدارس مستقل تخصصی کردند.

درباره نتایجی که در جامعه اثر کرد آلن تورن (Alain Touraine) جامعه‌شناسی معروف چه گفت؟



حدود پنجاه سال است که من با تورن دوستی دارم. در همین سفر، شبی برای صرف شام به منزلش رفتم و گفتم از تو می‌خواهم تغییراتی که در جامعه پس از سال ۱۹۶۸ به وجود آمده است را برایم بگویی.

او در پاسخ به من گفت من در این باره چندین کتاب نوشته‌ام، خلاصه آن چند کتاب را در دو مورد برای تو خلاصه می‌کنم:

۱- برای ملت فرانسه جوانان در جامعه فرانسوی تبدیل به یک دوره از زندگی دختران و پسرانی شد که از نظر اجتماعی و فرهنگی وضع مشخصی دارند و وضع آن‌ها باید به رسمیت شناخته شود و در تمامی اموری که مربوط به جوانان می‌شود حق مشارکت و اظهار نظر داشته باشند.

۲- در گذشته ما مسائل را تنها از نظر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و یا حقوقی در نظر می‌گرفتیم، حالا دیگر پس از سال ۶۸ فهمیده‌ایم که به مسائل معنوی و غیرمادی به زندگی و مسائل فرهنگی جامعه به معنای وسیع کلمه باید توجه می‌کردیم مانند رابطه اولیا با فرزندان‌شان یا رابطه زن و مرد، چه در شغل و کار و چه در زندگی زناشویی باید دو طرف در کمال تفاهم رعایت همدیگر را به طور منصفانه بکنند و با جهانی شدن؛ انتقال افراد از کشوری به کشور دیگر بخصوص باید به وضع پناهندگان به طور عادلانه توجه داشت.

من به تورن گفتم نمی‌خواهی امکانات و ضرورت مشارکت را در مراحل مختلف زندگی به این دو اصل اضافه کنی؟ او گفت حق با توست، بدون شک مشارکت هم مسأله مهمی است که نتیجه مستقیم وقایع سال ۶۸ است.

این بحث را من با دیگر دوستان جامعه شناسم ادامه دادم. همگی به این نتیجه رسیدیم که از مهمترین نتایج ۶۸ برابری واقعی زن با مرد بوده است. چه در خانواده، چه در جامعه و چه بسا فرانسوی‌ها در ضمیر ناخودآگاهشان خود را به خاطر حوادث ۶۸ آماده جهانی شدن می‌کرده‌اند.

همچنین هدف تقویت فردیت و شکوفایی شخصیت واقعی انسانی است. منظور آزادی فرد است که بسیاری از متفکران آن را مکمل انقلاب فرانسه می‌دانند. البته لازم به یادآوری نیست که اهمیت دادن به فردیت نه به ذائقه‌ی کمونیسم خوشایند است و نه با ذائقه کاپیتالیسم. هر دو رژیم به دنبال ماشینی کردن و یکسان‌سازی انسان‌ها هستند.

### خاطرات شخصی من از جریان‌ها

سال ۱۹۶۸- نخستین رئیس جمهور کشور دموکراتیک چکسلواکی چه گفت؟

پس از فروپاشی شوروی، نخستین باری که در یونسکو فشار شوروی از روی ما برداشته شد، توانستیم به دور از مخالفت کمونیست‌ها لفظ دموکراسی را به کار بریم و در سال ۱۹۹۰ من با نماینده رژیم دموکراتیک جدید چکسلواکی مذاکره کردم و گفتم چه خوبست اگر شما به آقای واسلاو هاول، رئیس جمهور جدید که به تازگی از زندان آزاد شده و هم به ریاست جمهوری انتخاب شده است، بگویید که ما، یعنی یونسکو در صدد هستیم کنفرانس مفصلی در پراگ با عنوان فرهنگ و دموکراسی برپا کنیم. یک هفته بعد به من زنگ زد و گفت من مطلب شما را به اطلاع آقای رئیس جمهور رساندم. او آمادگی کشورش را برای پذیرایی از چنین کنفرانسی اعلام کرد. من بلافاصله این مطلب را به اطلاع آقای فدریکو مایور (Federico Mayor) رساندم که او به من گفت از آنجا که چنین کنفرانسی در برنامه یونسکو نبوده است، شما خودت تدارک کنفرانس را به عهده بگیر. من فوراً با آلن تورن تماس گرفتم و به او تهیه یک گزارش اولیه برای چنین کنفرانسی را سفارش دادم که او با گرمی پذیرفت. هنگامی که در پراگ در حین این کنفرانس - که با شرکت دوستانه شخصیت معروف سیاسی و روشنفکران سرشناس تشکیل دادیم - در دیداری با واسلاو هاول که صحبت از وقایع سال ۶۸ کردیم به من گفت: «من در این تاریخ در پاریس بودم و مرتباً در تظاهرات دانشجویان شرکت می‌کردم. جنبه انقلابی این تظاهرات برای من تازگی نداشت زیرا سالیان دراز در یوغ شوروی‌ها بودیم. همواره از انقلاب شنیده‌ایم و اصولاً نسبت به این لفظ حساسیت داریم، چون لفظ انقلاب پوششی است برای همه ستمکاری‌ها و خلافکاری‌ها. آنچه برای من در تظاهرات دانشجویان در پاریس تازگی داشت جنبه اخلاقی و معنوی این تظاهرات بود که در هیچ انقلابی دیده نشده بود و بخصوص دوری همه از خشونت‌ها بود.» بی دلیل نبود که ژرژ مارشه، دبیر کل حزب کمونیست فرانسه نفرت خود را از کوهن بندیکت در همان روزها در روزنامه اومانیته بیان کرده بود. این سخن مارشه، نشانه‌ی عدم رضایت کمونیست‌ها از کل این جنبش بود.

### گفت و گو با ژان پل سارتر درباره سال ۱۹۶۸ و نقش امروزی جوانان

در کنفرانس عمومی یونسکو که با شرکت وزیران فرهنگ و آموزش و پرورش کشورهای عضو سازمان تشکیل می‌شود، در پاییز سال ۱۹۶۸ که پس از وقایع ماه می ۶۸ تشکیل شد، مسأله جوانان چندین روز وقت کنفرانس را گرفت و این کنفرانس مسأله جوانان و نقش جوانان در مسائل جهانی را با استفاده از نظرات جامعه‌شناسانی چون ادگار مورن (Edgar Marin) به تفصیل به بحث گذاشت و برنامه مفصلی برای آن تنظیم کرد. پس از اول سال ۱۹۶۹ یونسکو مشغول بررسی برای تعیین یک مدیر برای این بخش شد و من در پایان این سال از میان گروه زیادی از داوطلبان به این سمت انتخاب شدم. چند ماهی گذشت. من یک روز به مدیر کل یونسکو رنه مائو که دوست و همکلاسی و هم مدرسه‌ای ژان پل سارتر و سیمون دوبوار بود گفتم باید دیداری با این شخصیت به منظور اجرای صحیح برنامه خودم در یونسکو داشته باشم. رنه مائو گفت بسیار فکر خوبی کرده‌ای، در اولین فرصت که زن و شوهر برای صرف شام به

خود جوان‌ها لفظ انقلاب یا براندازی را هرگز برای اعتراض‌هایشان به کار نبردند، بنابراین حرکت اعتراضی آن‌ها را نباید و نمی‌توان انقلاب نامید. چنانچه مقامات امنیتی هم چنین برداشتی نداشتند. همچنان که وقتی دانشجویان، دانشگاه سوربن را چندین شبانه‌روز اشغال کردند و ژنرال دوگل در بخشنامه‌ای دستور داده بود پلیس شبانه با قوای نظامی به دو محل اجتماع دانشجویان که یکی سوربن و دیگری تئاتر ادنون بود حمله کند و این دو محل را به کلی از حضور دانشجویان تخلیه کند، رئیس پلیس پاریس، موریس گریمو زیر دستور دوگل چنین نوشت: «رئیس جمهور عزیز، من با اعتقاد به بزرگواری شخصی جنابعالی قادر نیستم با اسلحه با فرزندان خودم روبه‌رو شوم. من چند روز پیش برای افراد پلیس که در کنار دانشجویان مراقب اوضاع هستند بخشنامه‌ای را فرستادم که به آن‌ها گفته بودم زدن یک دانشجوی تظاهرکننده و او را نقش بر زمین کردن نوعی خودزنی است. تمنا می‌کنم از این کار اجتناب کنید.» همه مفسران وقایع سال ۶۸ نوشته‌اند یکی از عوامل جلوگیری از خشونت، تعقل و درایت همین رئیس پلیس پاریس بوده است که نه تنها تسلیم نظرات دوگل نشد، بلکه مقاومت شجاعانه‌اش به تدریج بالاخره دوگل را با خود همراه کرد و مانع خونریزی‌های فراوان شد.

منزل من می‌آیند، تو را خبر می‌کنم. او همین کار را کرد. من در دیدار با ژان پل سارتر این پرسش را از او و همسرش سیمون دوبوار کردم که برخورد آن‌ها با این جوانانی که از دانشگاه نانتر به سوربن آمده بودند چگونه بود. سارتر گفت من اصلاً متوجه نقش دانشجویان در این جریان‌ها نبودم تا این که یک روز به من گفتند این جوانان از شما دعوت کرده‌اند که در جلسه‌ای که در آمفی تئاتر سوربن تشکیل می‌شود، شرکت کنید. من هم آماده شرکت در این جلسه بودم، وقتی در بالای مجلس که یک ردیف صندلی برای مدعوین گذاشته بودند رفتم و مهمانداران مرا به محلی که برای من تعیین کرده بودند راهنمایی کردند، دیدم مقابل صندلی من روی یک کاغذ سفید نوشته شده است: «آقای سارتر! ما خوشحال می‌شویم که هر چه در دل داری از کار ما و اقدامات ما بگویی، ولی خواهش می‌کنیم پر حرفی نکنید.» سارتر گفت آن شب سیمون همراه من نبود وقتی به

خانه رسیدم و او از من پرسید این جوان‌ها چه می‌گویند؟ به او پاسخ دادم: تا حالا ما جلو می‌رفتیم و جوان‌ها به دنبال ما می‌آمدند، حالا دیگر جریان تغییر کرده، ما باید دنبال جوانان حرکت کنیم. سپس سارتر به من گفت شما هم که حالا مسئول جوانان هستید از قرار معلوم این عقیده را دارید. به من گفت مثل این که شما هم در همین راستا با رنه مائو صحبت کرده بودید، عین جمله‌ای را که به مایور گفته بودید برای سیمون دوبوار و خانم مایور هم تازگی دارد می‌توانید آن را تکرار کنید. به سارتر پاسخ دادم و گفتم وقتی پس از نزدیک دو ساعت گفت و گو آقای مایور از من پرسید اگر شما از فردا مسئولیت کار جوانان را به عهده داشتید چه می‌کردید؟ من به ایشان پاسخ دادم که شما فرانسوی‌ها ضرب‌المثلی دارید که می‌گوید «ای کاش جوانان می‌دانستند و ای کاش پیرها می‌توانستند.» امروز معنی این ضرب‌المثل معکوس شده است؛ جوان‌ها با احساس طبیعی خود به مسائلی پی برده‌اند که پیرها از آن مسائل غافلند، به این معنا که امروز باید گفت: «ای کاش جوانان می‌توانستند و پیرها می‌دانستند.» چون در خیلی از امور هست که

دانش و درک جوانان از پیرها بیشتر شده است ولی به عکس توان و امکانات پیرها از درک و فهمشان زیادتیر است. من اگر به این سمت منصوب شوم سعی خواهم کرد از دانش و درک جوانان مطالبی را به پیرها منتقل کنم و از امکانات پیرها بهره بیشتری عاید جوانان کنم.

### درک غلط آقای سارکوزی از میراث سال ۶۸

کوهن بندیکت چندی پیش در گفت و گویی با نوول افسرواتوار می گوید آقای سارکوزی مدعی است که می خواهد آثار ما را محو کند، ولی مطلب جالب این است که خود ایشان در عمل دانسته یا ندانسته در همان راهی که چهل سال پیش ما با علاقه و حرارت قدم بر می داشتیم، ایشان هم در همان راهند. ایشان سال گذشته وقتی دولت خودشان را به مجلس معرفی کردند، با افتخار می خواستند به فرانسوی ها این را بگویند که من سعی کرده ام در دولت وزیران مرد و زن برابر هم باشم. هفته پیش هم که آقای برلوسکنی دولت خودش را به پارلمان ایتالیا معرفی کرد، معلوم شد که تعداد زنان در پست وزارت ۸ نفرند و مردان تنها ۷ نفرند.

کوهن بندیکت در همان شماره نوول افسرواتوار پاسخ روزنامه نگاری را درباره مطالب آقای سارکوزی داده است. آقای سارکوزی هنگام رأی گیری برای انتخاب ریاست جمهوری گفته بود ما تا چند روز دیگر میراث ماه می ۱۹۶۸ را به کلی تصفیه می کنیم. پاسخ ما به آقای سارکوزی این است که میراث می ۶۸ اثر خود را در دنیا گذاشته است. مسأله رسیدن به جامعه عدالت طلب هدفی است که میلیون ها مردم دنیا دنبال می کنند. تساوی مرد و زن در تمام جوامع امروز جهان هدفی است که ما در آن زمان دنبال می کردیم که امروز هم مردم مترقی و روشن ضمیر دنبال می کنند. پس میراث می ۱۹۶۸ در همه جای دنیا عزیز و محترم است و ما هم به موقع وظیفه مان را انجام داده ایم و مطلبی نیست که کسی بتواند امروز آن را تخطئه کند.

### بخش دوم: توضیحات تکمیلی درباره حوادث ۱۹۶۸ فرانسه

حرکت دانشجویان، مجموعه اعتراض هایی بود که به اعتصابی سراسری منتهی شد، ولی هدف آن ها براندازی و انقلاب نبود.

از آنجا که مطالب مربوط به جنبش دانشجویان در پاریس که به اعتصاب مهم و بی سابقه ای در سال ۱۹۶۸ در سراسر فرانسه انجامید، برای بعضی از خوانندگان پرسش هایی را برانگیخته است. لازم دانستم در این گفتار به آن پرسش ها پاسخ دهم، اگر چه باید به اطلاع علاقه مندان برسانم که این مسأله به اندازه ای مفصل و پیچیده است که فرانسوی های

محقق و دست‌اندر کار هم درباره حوادث سال ۱۹۶۸ نظر واحدی ندارند. با این وجود من سعی می‌کنم اطلاعات اساسی را در این باره در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم.

در ابتدا برای رفع هر گونه سوءتفاهم باید بگویم از روزهای اولی که این جریان آغاز شد تا پایان آن که چندین ماه طول کشید، به هیچ وجه اهل فن این جریان را انقلاب نخواندند، بلکه واژه‌ای که همگی از ابتدا برای معرفی آن به کار بردند به فرانسه «Contestation» بود؛ به این معنا که در قرون وسطی هنگامی که در اثری طلا به کار رفته بود، برای شناختن عیار طلا لفظ کنستاسیون را به کار می‌بردند که معنای آن محک زدن در حضور اهل فن بود. بعد هم در دادگاه‌ها وقتی شخصی می‌خواست استدلال طرف خودش را رد کند می‌گفت که من این استدلال را به دلایل زیر کنتسته (Conteste) می‌کنم. این لغت از ترکیب لفظ «کو» (Co) به معنای عملی را در مقابل جمع انجام دادن و «تست» به معنی آزمایش کردن به وجود آمده بود. وقتی دانشجویان برای بیان اعتراضات خود نسبت به مسائل گوناگون جامعه می‌گفتند که حرکت ما یک کنستاسیون است منظورشان این بود که ما آشکارا به این مسائل اعتراض داریم و هرگز به فکر براندازی نبودند.

از این رو خود جوان‌ها لفظ انقلاب یا براندازی را هرگز برای اعتراض‌هایشان به کار نبردند، بنابراین حرکت اعتراضی آن‌ها را نباید و نمی‌توان انقلاب نامید، چنانچه مقامات امنیتی هم چنین برداشتی نداشتند. همچنان که وقتی دانشجویان دانشگاه سوربن را چندین شبانه‌روز اشغال کردند و ژنرال دوگل در بخشنامه‌ای دستور داده بود پلیس شبانه با قوای نظامی به دو محل اجتماع دانشجویان که یکی سوربن و دیگری تئاتر ادئون بود حمله کند و این دو محل را به کلی از حضور دانشجویان تخلیه کند، رئیس پلیس پاریس، موریس گریمو زیر دستور دو گل چنین نوشت: «رئیس جمهور عزیز، من با اعتقاد به بزرگواری شخصی جنابعالی قادر نیستم با اسلحه با

دانیل کوهن بندیکت: میراث می ۶۸ اثر خود را در دنیا گذاشته است. مسأله رسیدن به جامعه عدالت‌طلب هدفی است که میلیون‌ها مردم دنیا دنبال می‌کنند. تساوی مرد و زن در تمام جوامع امروز جهان هدفی است که ما در آن زمان دنبال می‌کردیم که امروز هم مردم مترقی و روشن‌ضمیر دنبال می‌کنند. پس میراث می ۱۹۶۸ در همه جای دنیا عزیز و محترم است و ما هم به موقع وظیفه‌مان را انجام داده‌ایم و مطلبی نیست که کسی بتواند امروز آن را تخطئه کند.

فرزندان خودم روبه‌رو شوم. من چندروز پیش برای افراد پلیس که در کنار دانشجویان مراقب اوضاع هستند، بخشنامه‌ای را فرستادم که به آن‌ها گفته بودم زدن یک دانشجوی تظاهرکننده و او را نقش بر زمین کردن نوعی خودزنی است. تمنا می‌کنم از این کار اجتناب کنید.» همه مفسران وقایع سال ۶۸ نوشته‌اند یکی از عوامل جلوگیری از خشونت، تعقل و درایت همین رئیس پلیس پاریس بوده است که نه تنها تسلیم نظرات دوگل نشد، بلکه مقاومت شجاعانه‌اش

به تدریج بالاخره دوگل را با خود همراه کرد و مانع خونریزی‌های فراوان شد. همچنان که «پمپیدو» نخست‌وزیر و «مِسمِر» وزیر جنگ نیز در آن شرایط همچنان طرفدار مذاکره و اجتناب از درگیری بودند.



تصویری از تظاهرات می ۶۸ در نزدیکی دانشگاه سوربن

از سوی دیگر دانشجویان هم به سهم خود از درگیری‌های خونین اجتناب می‌کردند و اگرچه به سبک انقلابیون قرن نوزده برای مقابله با پلیس در خیابان‌های محله سن میشل باریکادهایی ساخته بودند، اما وقتی رئیس پلیس به آن‌ها پیغام داد که من می‌خواهم از ستاد عملیاتی‌ام به باریکادهای شما سیم تلفن وصل کنم تا از اتفاقات غیرمترقبه جلوگیری کنیم و با تماس تلفنی مانع خونریزی‌های وخیم شویم، دانشجویان فوراً به نصب سیم تلفن رضایت دادند.

یکی از مجله‌های هفتگی موفق شد گفت و گویی را میان موریس گریمو (رئیس پلیس وقت پاریس) و دانیل کوهن بندیکت برگزار کند. آن دو پس از ۴۰ سال نخستین دیدار را انجام دادند. نکته جالب حالت صمیمانه این دو نسبت به یکدیگر بود. گویی دیدار دو دوست نزدیک قدیمی با یکدیگر انجام شده است و این دیدار ثابت کرد که چگونه این دو نفر در دو جبهه مخالف مبارزه می‌کردند و با چه جدّیتی از خشونت‌ها دوری می‌کردند. گویی تفکر و درک هر دوی آن‌ها از وضعیت جامعه یکی بوده است که خشونت نمی‌تواند کارساز باشد.

از همین رو لوران ژورفرن، سردبیر روزنامه لیبراسیون در کتاب مفصل خود درباره حوادث ۶۸ نوشته است: « تقریباً می‌توان گفت که اکثریت رهبران تظاهرات، چه رهبران سندیکاهای کارگری و چه دانشجویان، حتی تندروترین آن‌ها، با تمام قوا از این شورش که آن را شورش جوانان تندرو می‌دانستند حمایت کرده، ولی هیچ لحظه‌ای از خرد و بلوغ سیاسی دور نبودند.» اینجانب نیز که در شور تظاهرات در پاریس بودم و به راحتی می‌توانستم با دانشجویان گفت‌وگو کنم، بارها از تظاهرکنندگان شنیدم که می‌گفتند ما نمی‌خواهیم خونریزی‌های کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ را تکرار کنیم.

## از خاطرات بندیکت تا خاطرات رئیس پلیس

پس از سه ماه اقامت در پاریس که قسمت عمده‌ی وقت من صرف تحقیق و مطالعه کتاب‌ها و مجله‌های منتشر شده به مناسبت چهلمین سالگرد ۶۸ شد، دو روز پیش از عزیمت به تهران (صبح یکشنبه ۱۵ اردیبهشت) شاهد انتشار چند کتاب بودم که لازم است اشاره‌ای به آن‌ها داشته باشم:

اول، انتشار خاطرات دانیل کوهن بندیکت بود. او در این کتاب وقایع می ۶۸ را یک انقلاب ندانسته و چندین بار گفته که آن اتفاق هشدارى به مقامات دولت ۱۰ ساله دوگل و نسل پیشین بوده است که آگاه باشند سنت‌های پدرمآبی پیش از جنگ با خواسته‌های جامعه و نسل جوان امروزی هماهنگ نیست. به این جهت آن اتفاق یک هشدار و عصیان بود و قصد ما این بود که فرانسوی‌ها از غرور تاریخی خود بیدار شوند و تصور نکنند که به همه مسائل فرهنگی جهان مسلط هستند.

دوم، یکی از مجله‌های هفتگی موفق شد گفت و گویی را میان موریس گریمو (رئیس پلیس وقت پاریس) و دانیل کوهن بندیکت برگزار کند. آن دو پس از ۴۰ سال، نخستین دیدار را انجام دادند. نکته جالب حالت صمیمانه این دو نسبت به یکدیگر بود. گویی دیدار دو دوست نزدیک قدیمی با یکدیگر انجام شده است و این دیدار ثابت کرد که چگونه این دو نفر در دو جبهه مخالف مبارزه می‌کردند و با چه جدّیتی از خشونت‌ها دوری می‌کردند. گویی تفکر و درک هر دوی آن‌ها از وضعیت جامعه یکی بوده است که خشونت نمی‌تواند کارساز باشد.

سوم، موریس گریمو، رئیس پلیس پاریس در زمان اعتراض‌های می ۶۸، اکنون در سن ۹۵ سالگی اقدام به چاپ خاطرات خود کرده است که چند روز پیش از انتشار عمومی آن کتاب، موفق شدم یک روز پیش از حرکت به سمت تهران به وسیله دوستان پاریسی کتاب را از چاپخانه دریافت کنم. در این فرصت اندک موفق شدم تا ۱۲۰ صفحه از کتاب خاطرات این مأمور پلیس خردمند فرانسوی که مربوط به وقایع می ۶۸ بود را مطالعه کنم و به خوبی دریافتم که چگونه این مرد متفکر و آینده‌نگر در جلسه‌های هیئت دولت و در مذاکره‌های روزانه با نخست‌وزیر پمپیدو، وزیر دادگستری و وزیر کشور تلاش می‌کند همواره جلوی اعمال خشونت را بگیرد و در دو نوبت که کوهن بندیکت بازداشت شده و دستگاه قضایی هم خیال اخراج او را به عنوان آلمانی‌الاصل داشته، گریمو موفق شده او را پس از چند ساعت آزاد کند.



موريس گريمو (رئيس پليس وقت پاریس) در تظاهرات می ۶۸ فرانسه

### جوان‌های معترض چه می گفتند

دانشجویان تمایلات انقلابی نداشتند، اما منتقد بودند و می‌گفتند که در جامعه نفوذ کلیسای کاتولیک و شخص دوگل فضای سنگینی را به وجود آورده است. دوگل متوجه روح زمانه نبود. پدرسالاری را اساس می‌دانست. معروف بود که همسر دوگل هیچ یک از سناتورها و وزیران دوگل را که همسرشان را طلاق داده بودند به دلیل مذهبی به منزلش دعوت نمی‌کرد، سنت‌گرایی و پیروی از عقاید مذهبی در فرانسه‌ی آن زمان تا این اندازه بود. در حالی که کلیسا و اعتقادهای مذهبی در دیگر کشورهای اروپایی به جز اسپانیای دوران فرانکو تا این حد نبود.

طبیعتاً جوان‌ها با این سنت‌گرایی دوگل مخالف بودند، اما دانشجویان به خوبی متوجه بودند که دوگل شخصیتی است که مظهر مقاومت ملت فرانسه در مقابل قدرت اشغالگر پیشین، یعنی هیتلر بود و فرانسه در حال سقوط را نجات داده بود. او مظهر استقلال فرانسه بود و این موج جدید جرأت نمی‌کرد آشکارا با او طرف بشود و بنابراین به دنبال تغییر کامل نظم حاکم نبود. دانشجویان فرانسوی با دانشجویان دیگر کشورهای اروپایی مرتبط بودند، در حالی که در دیگر کشورهای اروپایی دانشجویان آزادی‌هایی را خارج از دانشگاه داشتند و در ملأعام از امکان برگزاری مراسم رقص و آواز به شیوه راک‌اندروول برخوردار بودند، از این رو دانشجویان فرانسوی فقدان آزادی‌هایی را احساس می‌کردند.

\*\*\*



در روش تدریس دانشگاهی، درس استاد معمولاً توأم با مباحثه با دانشجویان نبود و اصولاً استاد حالت اسطوره را به خود گرفته بود. در صورتی که در دانشگاه‌ها دانشجویان به سبک دانشگاه‌های انگلوساکسون طالب تماس مستقیم با استادان بودند. به علت افزایش تعداد دانشجویان در سوربن بعضی از استادان که خیلی مورد توجه بودند درس کلاسی شان را در سه سالن به وسیله تلویزیون مدار بسته برای شاگردان می‌گفتند، یعنی دانشجو از نزدیک استاد را نمی‌توانست ببیند و با او حرف بزند و این مسأله موجب ناراحتی دانشجویان شده بود به همین روی وقتی من یک سال بعد از سال ۶۸ به سمت رئیس جوانان در یونسکو انتخاب شدم، رئیس دانشگاه پاریس تدریس در یکی از دانشگاه‌های زیر نظرش را به من پیشنهاد داد، چون او رئیس ۱۴ حوزه دانشگاهی بود. یکی از حوزه‌های مرکزی مانند سوربن یا یکی از مدارس قدیمی مانند اکول نرمال را به من پیشنهاد کرد، ولی من گفتم مایلم در دانشگاه ونسن که در حومه پاریس بود و به تازگی تأسیس شده بود یک روز در هفته تدریس کنم، چون ونسن مرکز دانشجویان و همچنین استادان معترض بود که دولت برای منزوی کردن آن‌ها ایجاد کرده بود. از ابتدای تأسیس دانشگاه بنا بر بحث و گفت و گو میان استاد و دانشجو بود، ولی معمولاً استادان اشتیاق چندانی نه به تدریس در آنجا نداشتند، اما بر عکس من مایل بودم با این گونه افراد در تماس باشم و واقعاً این ارتباط برای من بسیار جالب و آموزنده بود.

مشکل دیگر افزایش تعداد دانشجویان بود که به تعداد آن‌ها از ۵۰ هزار نفر در پیش از جنگ به ۵۰۰ هزار نفر رسید، بدون این که دولت بتواند به همین نسبت به تعداد استادان بیفزاید و همچنین نظم خشک دانشگاهی و اقتدار بی‌چون و چرای استادان که تقریباً بر خلاف کشورهای انگلوساکسون بود، یعنی استاد هنگام تدریس حالت نیمه‌خدایی به خود می‌گرفت و حق اظهار نظر از دانشجو سلب شده بود. در ضمن باید در نظر داشت در گذشته اغلب اولیا که از طبقه مرفه بودند و اکثراً دانشگاه دیده بودند، می‌توانستند در خانه به فرزندان‌شان کمک کنند ولی با هجوم طبقات متوسط و پایین به دانشگاه، وضع تغییر کرده و بر مشکلات دانشجویان افزوده شده بود.

نتیجه جنبش اعتراضی ۶۸ این بود که جوانان و نوجوانان مانند بزرگترها، کارگر و کارمند هم‌مانند روشنفکران حق اظهار نظر داشته باشند. جوانان در جنبش ۶۸ می‌گفتند که سیستم ما در فرانسه برخلاف ادعای دولتی‌ها که آن را دموکراتیک می‌دانند سیستمی نخبه پرور است و ما خواهان آن هستیم که همه افراد بتوانند حرف خودشان را بزنند.

برخی تحلیلگران در آثار اخیر خود شورش جوانان ۶۸ را ادامه انقلاب فرانسه دانسته‌اند، یعنی حرکتی اعتراضی که به آزادی‌های فردی امکان تبلور بیشتری می‌دهد. در عمل نیز امروز می‌توان مشاهده کرد که این شورش اعتماد به نفس اشخاص را بیشتر کرده است، تا آنجا که مثلاً افراد به راحتی در محل کار خود می‌توانند نظرات خود را به مافوق منتقل کنند. در ضمن باید این مطالب را هم در نظر گرفت، دانشجویان فرانسوی از تحولات دانشگاه‌های آمریکایی

از سال ۱۹۶۰ به بعد آگاهی کاملی به دست آورده بودند. بدین ترتیب دانشجویان ۶۸ در زندگی دانشگاهی خواستار آزادی‌های بیشتری بودند و سلطه بی‌چون و چرای استادان را هم نمی‌پذیرفتند، ولی دنبال هیچ ایسمی هم نبودند، نه گلیسم را قبول داشتند و نه کمونیسم را. دانشجویان شیوه هر دو مسلک را یک حالت سرسپردگی می‌دانستند و معتقد بودند دوران آن گذشته است و امروز هم وقتی نظر افراد را درباره ۶۸ می‌پرسیم اگر هنوز پیرو مسلک‌هایی چون گلیسم و کمونیسم باشند هر دو این حرکت را شورش بی‌نتیجه می‌دانند، زیرا معتقدند افراد دیگر از نقطه معینی فرمان نمی‌گیرند و از این روست که امروز هستند کسانی که جنبش ۶۸ را شورش بی‌فرجام می‌خوانند، ولی این افراد در اقلیتند.

هدف جنبش ۶۸ تنها پیام برای کشور فرانسه نبود، بلکه به کل کشورهای جهان بود. پیام زن‌هایی بود که با وجود استعدادهای فراوان خود هنوز به نایب از صحنه فعالیت‌های مهم بشری کنار بودند. پیام از سوی طبیعت بی‌زبان بود که به مردم دنیا می‌گفت طبیعت را برای نجات زندگی و آینده فرزندانمان حفظ کنید. پیام عدالت‌خواهی محرومان جهان بود که می‌گفتند این عدالت‌خواهی شامل کل جهان بشریت است. این جنبش خواهان مقاومت ملی در هر کجای دنیاست و قادر است شهروندان را در داخل و خارج همه کشورها به هم نزدیک کند.

### میراث جنبش دانشجویی

#### ۱- از نظر سیاسی و تأثیر آن در فرانسه

این جنبش هشدار می‌داد که از زمان انقلاب فرانسه یعنی بیش از ۲۰۰ سال پیش فرانسوی‌ها خود را مرکز همه تفکرات عالی بشری می‌دانستند. به همین روی دوگلی که خود را فرانسوی تمام عیار می‌دانست، در اثر اعتراض جوان‌ها، شخص خودش را مورد حمله تصور کرد. من شخصاً با همه احترامی که همیشه برای ژنرال دوگلی قائل بودم و او را صاحب درک و فراست بالایی می‌دانستم، معتقدم او معنا و مفهوم این جنبش را درک نکرد. به همین روی دل شکسته و مأیوس در صدد کناره‌گیری از تمامی مقامات و فعالیت‌های سیاسی خود برآمد. به طوری که روز ۲۹ می بدون این که مقصد خود را حتی به پمپیدو، نخست‌وزیری که از نزدیکان صمیمی‌اش بود بگوید، با هلیکوپتر به اتفاق همسرش به طور کاملاً محرمانه‌ای برای دیدار ژنرال ماسو، فرمانده قوای نظامی فرانسه در آلمان روانه بادن بادن شد. به محض این که از پله هلیکوپتر پایش به زمین رسید، به ژنرال ماسو گفت قصدش کناره‌گیری از قدرت است. از قراری که ژنرال ماسو بعدها در خاطراتش نوشته است، او بیش از یک ساعت با شدت و حدت کامل دوگلی را از این فکر باز می‌دارد و به او جرأت و قدرت روانی کافی برای ماندن در مقامش را القا می‌کند و به همین روی چند ساعت بعد که دوگلی به پاریس باز می‌گردد و برای فردای آن روز، یعنی ۳۰ ماه می جلسه هیئت دولت را تشکیل می‌دهد و بلافاصله بعد از ظهر آن روز در رادیو صحبت می‌کند و با اطمینان کامل می‌گوید قصد کناره‌گیری ندارد و

نخست وزیر را ابقا می‌نماید. در عین حال حکم انحلال پارلمان را صادر می‌کند. به اشاره خودش همان روز طرفداران او در ۲ میدان بزرگ کنکور اجتماع می‌کنند و با جمعی که آن را نیم میلیون تخمین زده‌اند، در شانزله‌لیزه با فریاد زنده‌باد دوگل و خواندن سرود مارسیز راهپیمایی می‌کنند. در نتیجه تقریباً امور آرام آرام به حال اولیه باز می‌گردد و دانشجویان و کارگران پس از به دست آوردن امتیازاتی به تدریج دست از اعتصاب می‌کشند، ولی شکی نیست که دانشگاه و دانشجویان در فضای جدیدی شروع به کار می‌کنند. در عین حال باید دانست که یک سال بعد قانون جدیدی را که مربوط به خود مختاری مناطق کشور بود و دوگل آن را به رفراندوم گذاشته بود چون رأی نیاورد، دوگل همچنان که پیشتر گفته بود از مقام ریاست جمهوری کناره‌گیری کرد.

## ۲- از نظر فرهنگی و تفکر فلسفی - اجتماعی

جنبش جوانان اگر از نظر سیاسی به سرعت نتایجی به بار نیاورد، ولی از نظر فرهنگی و اجتماعی بسیار پربار بود. نخست با توجه به تحولات جهانی، بخصوص برخلاف آنچه در سال‌های اخیر در امریکا می‌گذشت، آن‌ها محیط فرانسه را محیط بسته‌ای می‌دیدند. دوم این که گردانندگان این جنبش مانند رهبران سیاسی مطلقاً در فکر تصاحب قدرت نبودند و به همین دلیل دنبال خشونت نبودند. آن‌ها به جوان‌ها می‌گفتند طوطی‌وار حرف بزرگان را تکرار نکنید، زیرا آن‌ها منحصرأً به قدرت می‌اندیشند و توجهی به دیگر مسائل ندارند. از این روی یکی از شعارهای آن‌ها این بوده «اگر شما جوان‌ها حرف‌های خودتان را نزنید، در آینده بلندگوها به جای شما حرف خواهند زد.» این مطلب را جوانان مانند دیگر شعارهای خود به دیوارهای پاریس نصب کرده بودند. در هر صورت باید گفت اگر جنبش جوانان از نظر سیاسی اثرات آنی به وجود نیاورد، از نظر فرهنگی و اجتماعی اثرات عمیقی به جای گذاشت، زیرا پیام آن پر محتوا بود. هانا آرت فیلسوف بزرگ آلمانی در کتاب «خشونت» خود که دوست عزیزم آقای عزت‌الله فولادوند متفکر پرکار و پرتوان به فارسی روان ترجمه کرده و در انتشارات خوارزمی به چاپ رسیده است، در این باره می‌گوید: «آینده مثل یک بمب ساعتی است که زیر خاک پنهان است، صدای تیک تیک آن را تنها نسل نو به خوبی می‌شنود.» جوانان می‌گفتند ما مسائل را طرح می‌کنیم، اما هنوز راه حلی برای این مسائل نداریم. آینده راه حل‌ها را پیدا خواهد کرد. نشانه این پیام پر محتوا این است که من در دو ماه گذشته که در پاریس بودم و تقریباً هر روز به کتابفروشی‌ها سر می‌زدم هر بار شاهد انتشار چندین کتاب جدید بودم که به مناسبت چهلمین سال واقعه ۶۸ به وسیله یکی از متفکران به چاپ رسیده بود. این نشانه لرزشی بود که به جان روشنفکران این کشور افتاده بود، یعنی نشانه تفکراتی بود که جنبش به آن دامن زده بود. جنبشی که تنها هدف آن پیام برای کشور فرانسه نبود، بلکه به کل کشورهای جهان بود. پیام زن‌هایی بود که با وجود استعدادهای فراوان خود هنوز به ناحق از صحنه فعالیت‌های مهم بشری کنار بودند. پیام از سوی طبیعت بی‌زبان بود که به مردم دنیا می‌گفت طبیعت را برای نجات زندگی و آینده فرزندان‌تان حفظ کنید.

پیام عدالت‌خواهی محرومان جهان بود که می‌گفتند این عدالت‌خواهی شامل کل جهان بشریت است. این جنبش خواهان مقاومت ملی در هر کجای دنیاست و قادر است شهروندان را در داخل و خارج همه کشورها به هم نزدیک کند.

### ۳- تأثیر این جنبش در ایران

عموماً ایرانی‌های اندیشمند و دلسوز وطن در این دوران به مجموع پیام جنبش ۶۸ نیندیشیدند، زیرا آن‌ها همه امور را در آن زمان از نظر سیاسی نگاه می‌کردند. تفکر آن‌ها ناشی از افسردگی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سپس ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود که جوان‌ها را به شدت متأثر کرده بود، از این رو به جنبش‌های چریکی در آمریکای جنوبی و به چه‌گوارا که مظهر گویای آن بود می‌اندیشیدند. منحصراً هدف آن‌ها به منظور براندازی شیوه جنبش‌های قهرآمیز بود. جنبش مجاهدین و فداییان از جان‌گذشتگی احمدزاده‌ها و بیژن جزنی‌ها و فداییان اسلام تا مرحله افراطی آن که همگی به ترور ختم می‌شد، مانند گروه فرقان که همه امور صرفاً سیاسی و راه حل همه مسائل ترور بود، مطلقاً ارتباطی با جامعیت پیام ۶۸ نداشت، دانشجویان ایرانی در پاریس در این دوران تنها می‌توانستند در جمع تظاهرکنندگان عکس مصدق را برای جلب توجه جوانان اروپایی سر دست بلند کنند.

مطلقاً تفکر ماورای سیاست برای آن‌ها مطرح نبود، به همین روی به جنبش سال ۶۸ علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. البته افرادی استثنایی بودند که پیام ۶۸ را کم و بیش دریافتند، برای نمونه دکتر احمد غضنفرپور در همان زمان بر اثر مشاهده رفتار و گفتار جوانان در جنبش ۶۸ فرانسه به فکر تحقیق درباره علوم غیر رسمی، یعنی علمی که از متفکران گذشته و از درک طبیعی افراد به دست می‌آید، افتاد که همچنان تحقیقات خودش را در این باره ادامه می‌دهد. یا اشخاصی مانند دکتر نادر انتخابی در فرانسه و دکتر محمدرضا نیکفر در آلمان که اگر هم جنبش سال ۶۸ را ندیده‌اند، به تدریج به پیامدهای آن پی برده‌اند. این دو ایرانی متفکر و با احساس، در نشریه نگاه نو دو مقاله مفصل نوشته‌اند که من سخن خود را با جمله‌های آخر نوشته دکتر نیکفر به پایان می‌رسانم:

«جنبش ۶۸ جنبش تخیل بود و در آن شکل‌های بدیعی از مقاومت مدنی عرضه شده بود. این جنبش فرهنگ مقاومت مدنی را تقویت کرد. این جنبش در صدد بود به صلح، به ایده حفظ محیط زیست، به رابطه بهتر دو جنس، به رابطه بهتر نسل‌ها، به رابطه بهتر شهروندان با دولت و به رابطه عادلانه میان کشورها در سطح بین‌المللی خدمت کند. دستاوردهای آن جزء فرهنگ جهانی هستند، نه جریانی تنها مختص غرب. ما هنوز می‌توانیم از آن بیاموزیم، می‌توانیم برگیریم آن چیزهایی را که پیشتر در افق ذهنمان نمی‌نشستند.»